

# نظری به آینده آسیا

قسمت دوم

از: Foreign Affairs. پائیز ۱۹۸۷

نوشته: رابرت. آ. اسکالاپینو Robert. A. Scalapino مدیر انستیتوی

## مطالعات آسیایی در دانشگاه کالیفرنیا

در نخستین بخش مقاله در شماره قبل، نویسنده سه موضوع را به عنوان مسایل بنیانی آسیا عنوان کرد: مسایل اقتصادی، تعارض بین ضرورت ثبات سیاسی و ایجاد فضای بازسازی، و چگونگی ارتباط آسیایی‌ها با یکدیگر، از نظر او، روند اصلاح طلبی موجود چشم انداز مطلوبی از آینده این قاره در جهت پیوند با جهان غرب به دست می‌دهد.

□ □ □

در این چهارچوب است که می‌توان به توضیح دومین مسئله حائز اهمیتی که آسیا با آن روبروست پرداخت. کشمکش بین نیاز به ثبات سیاسی و درخواست جهت فضای باز سیاسی رو به افزایش است. ثبات سیاسی ضرورتی است که اغلب توسط کسانی که در حاکمیت بوده و می‌بایست مسئولیت قیومیت را پذیرا باشند مورد تاکید قرار می‌گیرد. این گروه امیدوارند که با چنین ثباتی به یک توسعه سریع اقتصادی و اجتماعی نائل شوند. اما فضای باز سیاسی نمایانگر پافشاری قشر نوپای نخبگان است که کمیت آنان بسرعت رو به افزایش بوده و برای آزادیهای بیشتر سیاسی و دخالت فعالتر در فراگرد آن دسته از تصمیم گیریهایی که در حیات اجتماعیشان مؤثر است، پافشاری می‌کنند.

برخلاف نظر بعضی از تحلیل گران و ناظران خارجی، این نخبگان تازه به دوران رسیده، فی الواقع آن طبقه متوسط به مفهوم غربی آن نمی‌باشند. نمایندگان تجاری-صنعتی که از اهمیت نقش ثبات بخوبی آگاهند و از دولتهای قوی پشتیبانی می‌کنند، درصددند تا سیاستهای شبه سوداگری (نئومرکانتیلیستی) خود را اعمال نمایند. گرچه این گروه به ندرت از قشر پیشتازان و هواخواهان تغییرند، اما در نهایت حمایت یا عدم حمایت آنان مخصوصاً اگر در زمره قشر نظامیان باشند، در ثبات سیاسی اثر تعیین کننده دارد.

پیشتازان عموماً از میان دانشجویان و روشنفکران هستند که از طرف روزنامه نگاران و حرفه‌ایها و در مواردی نیز توسط عناصر مذهبی پشتیبانی می‌شوند. در نظر اول تمامی این گروهها با تعلیم و تربیت و درجه‌ای از «غربگرایی» و استاندارد زندگی که آنان را در شرایطی بالاتر از سطح فقر قرار داده، بی ارتباط بنظر می‌رسند. معذالک همین عوامل آنان را قادر ساخته است تا اولویت بیشتری برای حقوق سیاسی قائل شوند.

در تحلیل ازچنین مبارزه برجسته‌ای هر کس می‌بایست آن را با پیچیدگی‌های آن مطمح نظر قرار دهد. به لحاظ ارزشی، تمامی آمریکائیان طوری تعلیم یافته‌اند که برای آزادی انسانی همراه با محدودیت‌هایی برای قدرت دولتی و نیز آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات و مذهب ارزش والاتنی قائل باشند.

در فرهنگ سیاسی ما، اغلب حقوق فردی و منافع گروه‌ها مطلق فرض می‌شوند و اختیارات نیز بطور وسیعی محدود شده‌اند. در نتیجه، اعمال حاکمیت با مشکلاتی مواجه است، اما منافعی که از این رهگذر عاید عموم می‌شود، در این حقیقت نهفته که اعمال خلاف قانون و بزهکاریهای اجتماعی بشدت جلوگیری شده و اغلب زمان لازم برای برداشتن گامهای مؤثر تصحیحی وجود دارد.

در فرهنگ سیاسی آسیا، اغلب این ارزشها در قالب سنن و آداب و رسومی که هنوز از سلطه و نفوذ قابل توجهی برخوردارند نهفته است. سنت آسیایی بندرت جایگاه والاتنی برای حقوق فردی یا منافع گروهی قائل است. حتی حکومت اکثریت نیز بشماه شکل ارزش برای تصمیم گیری محسوب نمی‌شود. چرا باید ۵۱ درصد اراده خود را بر ۴۹ درصد تحمیل نمایند؟ از میان متعدد فراگردهای تصمیم گیری، سنت آسیایی اجماع را شکل مطلوبتر می‌داند. اما یک موضوع ثانوی را که می‌تواند نقش تصمیم گیری جمعی را به نتایج متضادی بکشاند، نباید از نظر دور داشت.

کسانی را که نمی‌توان جذب نظر خود نمود، می‌بایست از جمله دشمنان

دانست. چه برای آندسته افرادی که برای وضعی متفاوت پافشاری می‌کنند، کمترین ارفاق وجود دارد. همین مطلب است که اثرگذاری پارلمانتاریسم ناب را بشدت با مشکل روبرو می‌سازد. دموکراسی نیازمند پذیرش حقوق هر دو جناح اقلیت و اکثریت است که اقدامات آنان را در مسیری قانونی هدایت سازد. البته در تعریف و تعیین حد و مرز قانونی این اقدامات، کمابیش یک سلسله اختلاف نظر وجود دارد. اما در آسیا، اعمال قانون عموماً با استبداد صورت می‌پذیرد که این امر منجر به از دست دادن مشروعیت حکومتها می‌شود. از طرفی دیگر، مخالفین وجناحهای اپوزیسیون اغلب خود قانون را بدست گرفته و تظاهرات خیابانی را جایگزین مجلس قانون گذاری یا قوه قضائیه می‌کنند. یکی از پدیده‌های عصر ما اینست که هرچند بدون استثناء تمامی حکومتهای آسیایی تفسیری بطور کلی متفاوت از دموکراسی دارند، اما آن را محترم می‌شمارند. در اساس، نوگرانی سیاسی عبارت از جدائی مذهب حاکم از سیاست، احترام به حاکمیت قانون که بطور مساوی و یکسان اعمال شود و حرکت بسوی تخصصی کردن (دیوان سالاری) در بخش دولتی و خصوصی، و نهایتاً پذیرش (یا پافشاری بر روی) شرکت عامه مردم در سیاست است. در هریک از این تمایلات، سایه سنگین گذشته احساس می‌شود. در بعضی شرایط همچون کره شمالی، ایدئولوژی خود یک مذهب می‌شود، و در مواردی دیگر به سبب ضعف و ناتوانی ایدئولوژی غیرمذهبی (سکولاریسم)، دین با قدرت و توان جدید با به عرصه سیاست می‌گذارد. قانون، منجمله قانون اصلی و اولیه که در شکل قانون اساسی متجلی می‌شود، نه بصورت مجموعه‌ای از فرامین که می‌بایست با قاطعیت اعمال گردند، بلکه تنها بصورت یک آرمان و ایده آل غیرعملی باقی می‌ماند. وعلیرغم روش دیوانسالاری در این جوامع، وابستگی به رهبری قوی ناشی از ضعف نهادهای سیاسی با احساس عدم امنیت روانی که با عصر گذار همراه است، باقی می‌ماند. البته باید اذعان نمود که بعضی از این مسائل در دیگر کشورهای جهان از جمله کشورهای پیشرفته غرب نیز مشاهده می‌شود.

با عنایت به مجموعه عوامل فوق است که می‌بایست روند حوادث را نظاره کرد. برای دولتهای لنینیستی آسیا، درگیری بین اقتدار طلبی دولتی نخبگان با فضای باز سیاسی، بطور وضوح و البته با فراز و نشیب هائی ادامه دارد. پیشرفتهای اخیر در چین آموزنده است. تظاهرات دانشجویان در اواخر سال ۱۹۸۶، از ناراضیتهای گوناگونی مایه می‌گرفت. شرایط بد دانشگاهی همچون ثبت نام بی‌رویه دانشجویان بدون توسعه امکانات دانشگاهی و تمایلات سنتی و ذاتی در تحصیلات عالی چین که نمونه آنرا می‌توان در شرایط عقب مانده کتابخانه‌ها و شیوه‌های آموزشی بخوبی ملاحظه نمود، زمینه ساز این ناراضیتهای بود.

دانشجویان همچون آینه نمایانگر جامعه بزرگتری هستند که خود بخشی از آن محسوب می‌شوند. جامعه‌ای که به جهت رفرفهای اقتصادی پس از مانو، بویژه آن دسته از اصلاحاتی که موجب افزایش بی‌رویه تورم، کاهش دستمزدها یا فساد گردید، زخم‌های عمیقی برداشت. اما ظاهراً، اعتراضات و خواستههای تظاهرکنندگان حول و حوش مسائل ساده‌ای چون درخواست برای اصلاحات سیاسی یا عمل نمودن به قولهایی که قبلاً اولیاء امور در مورد برگزاری انتخابات واقعی در انتخابات نمایندگان محلی داده بودند، و نیز اجازه شکوفائی کامل عقاید، حتی اگر مخالف عقاید حاکم باشد، متمرکز نشده بود. جنبه جالب توجه تظاهرات اخیر دانشجویان چین این بود که برخلاف ادعاهای مقامات رسمی، این تظاهرات از طرف «منابع خارجی» سازماندهی و هدایت نشده بود. گرچه شکی نیست که اخبار پیشرفتهای سیاسی دیگر نقاط همچون کره جنوبی عامل محرکه آن بود، اما اقدامات دانشجویان چینی اساساً خود برانگیخته و فاقد رهبری بوده و خواستههای تظاهرات بطور ضعیفی بر روی دستیابی به اهداف فوری تکیه داشت. این درست است که عناصری چند از جمله «فانگ لیزهی» (Fang Lizhi) و سپس معاون دانشگاه علم و صنعت چین در «هفسی» (Hefei) توانستند با سخنرانیها و مقالات خود یک هیجان فوری ایجاد کنند. همینطور صدای آمریکا با پخش گزارش‌های اولیه تظاهرات در بسط و توسعه آن کمک کردند. اما محتوی پیام تظاهرات برخاسته از نیازهای واقعی مردم چین بود و شکی هم نیست که این چنین تظاهراتی در زمانی دیگر و در مکانی دیگر برافروخته خواهد شد. بعضی از دانشجویان و روشنفکران مسن‌تر به عنوان سخنگویان هیأت مؤسس شهری هستند که در حال حاضر ارزشهای سیاسی و بهمان نسبت سیستم اقتصادی را که توسط سیاستمداران سالخورده بنا شده و بر آریکه قدرت نشسته‌اند، به زیر سوال کشیده‌اند.

مطمئناً تمامی روشنفکران از تظاهرات اخیر حمایت نمی‌کنند. بنظر آنان، اینگونه تظاهرات یک نوع نمایش بی‌هدف و بی‌موقع است که به عناصر محافظه کار جناح حاکم فرصت می‌دهد تا در برخورد با دیگر افراد دردستگاه رهبری همچون «هو یائوبانگ» (Hu Yaobang) وزیر اسبق امور خارجه شدت

عمل بیشتری به خرج دهند. حتی در بین تجربه گرایان این برداشت وجود دارد که اثر این وقایع در توازن نهانی قدرت سیاسی با توجه به جهت گیری سیاست ها مشخص نیست. «دنگ شیائوپینگ» تجددگرا را که در عین حال یک لنینیست به سبک چینی است نباید از نظر دور داشت. وی تمامی هم خود را وقف تغییر در وضع موجود نمود، اما بطور قاطعی با آزادهای از نوع بورژوازی آن مخالف است. بهمین جهت هم بطور عمیقی نگران اثرات جانبی سیاست بین المللی شدن چین است. وی و همقطاراناش در باره اثر بی اعتقادی به مارکسیسم که اکنون بر بخش بزرگی از نسل جوان سایه افکنده و شامل فرزندان آنها هم می شود، نگرانند.

جوان چینی بی اعتقاد است. این بی اعتقادی، بر روی تلاش کسانی سایه

■ برای بیش از یک قرن مشاهده شده که حاکمان چینی همانگونه که علم را از غرب می گرفتند، بهمان نسبت مترصد حفظ ارزشهای چینی بوده اند.

افکنده که عمری برای ایجاد و حفظ اعتقاد جوانان به مارکسیسم در تلاش و کوشش بودند. وجه مشترک بسیاری از بی اعتقادها، بدبینی و به دنبال منافع مادی بودن است؛ هر چند بنظر می رسد که در میان نسل جوان تر چینی، گرایش سیاسی مسلط را ناسیونالیسم تشکیل می دهد. احساسی که انتظار دارد شاهد ظهور چین قدرتمند و دارای احترام در دنیا باشد. فی الواقع سطحی اندیشی و بی تجربگی در نسل جوان چینی، عنصر قوی و مسلطی را تشکیل می دهد؛ نظراتی که با واقعیت های پیچیده جهانی و حتی واقعیت های خود چین تنها برخوردی بسیار محدود داشته است.

وضعیت کلی، مقایسه با گذشته را ایجاب می کند. برای بیش از یک قرن مشاهده شده که حاکمان چینی همانگونه که علم را از غرب به عاریت می گرفتند، بهمان نسبت نیز مترصد حفظ ارزشهای چینی بوده اند. زمانی چین مرسوم بود که این ارزشها خود را در قالب کنفوسیونیزم جلوه گر سازند، اما امروزه چنین مقدر است که در چهارچوب لنینیسم چینی نمایان شوند. هردوی این نظرات، سعی در برقراری نظم در جامعه ای را داشته اند که بالقوه فاقد نظم پذیری است؛ جامعه ای که در آن فرقه گرایی، قومیت، تجاوز به حقوق و

□ دولتهای جدید آسیا که به واسطه نفوذ طولانی استعمار از یکدیگر جدا شده بودند، توسط ابزار اتحادیه های منطقه ای، در حال آشنا شدن با یکدیگر هستند.

تقسیمات منطقه ای به وفور یافت می شود.

علیرغم گذشت چهار دهه از سلطه سیستم لنینیستی در چین، معذالک نهادهای سیاسی چین معاصر، حتی آن دسته از نهادهای بسیار مهم در حزب کمونیست، ضعیف و ناتوان هستند. این مطلب را می توان بخوبی از شرایط جاری در چین دریافت؛ به نحویکه در بحران اخیر دانشجویی یکی از رهبران روشنفکران گفت «ما می بایست به نخست وزیر زائوزیانگ متکی شویم تا «دنگ» را مجاب سازد که مبارزه دیگری علیه جامعه روشنفکری می تواند خسارت بزرگی به کوشش های نوگرایی در چین وارد سازد». زائوزیانگ می بایست «دنگ» را مجاب سازد. در اینجا هیچگونه جایگاهی برای کنگره ملی مردم که ظاهراً بدنه اصلی دولت در نمایندگی کردن مردم را داراست، یا کمیته مرکزی حزب کمونیست که جایگاه قانونی اتوریتیه عالی حزب است، و حتی «پولیت بورو» یعنی بدنه ای که به اصطلاح قدرت نهایی از آن جاری می شود، مشاهده نمی گردد.

تکیه بیش از اندازه به شخصیتها و عدم اتکاء اصلی بر سازمانها و نهادهای سیاسی که حاکمیت رسمی از آن نشأت می گیرد، چین را همانند دیگر کشورهای آسیایی ساخته است. بدین لحاظ می توان گفت که تثبیت نهادهای سیاسی امر مهمی است که هنوز به اتمام نرسیده است.

البته در بیشتر نقاط نهادهای سنتی به کناری گذاشته شده اند، معذالک، علیرغم کوشش های شایان توجه، نهادهای جدیدی که با عصر حاضر و برای خصوصیات ویژه ای که منطبق با دگرگونی شتابان اینگونه جوامع باشد کشف نگردیده است. لنینیسم برای تحمیل نظم عالی بشکل آمرانه آن به خدمت گرفته شد، اما در دراز مدت نتیجه دائر آن انفعال سیاسی و متعاقباً اقتصادی

بوده است. بهر تقدیر، هنوز نهادهای لیبرالی به سبک غربی، به سبک ویژه فرهنگی و عدم تطابق کامل نیازها با اواخر عصر قرن بیستم، حتی در خود چین، نمی تواند بسادگی به تمام نقاط آن سرایت کند.

در حال حاضر دیگر جوامع سنتی آسیا، که با شرایط مختلفی اداره می شوند، با آن حدت و شدت یا نحوه ای که چین با تردید سیاسی روبروست، مواجه نیستند. اما نوبت آنها هم فرا خواهد رسید.

## ● کره شمالی

همانگونه که قبلاً اشاره شد، برای کره شمالی موضوع تغییرات سیاسی

□ دموکراسی هندی را می بایست نتیجه و محصولی از قیومیت انگلستان و موفقیت شایان توجه نخبگان هندی در حفظ عقاید موروثی دانست.

مرادف با دردسرهای سیاسی است. به جرأت می توان گفت که در هیچ کجای آسیا دیده نشده است که همچون کره شمالی در شرایطی کاملاً منزوی، القانات سیاسی برای یک فرد ابعادی چنین افراطی بخود گرفته باشد. استبداد مطلقه به سبک سلطنتی با شیوه های تبلیغاتی سازمان یافته که از لنینیسم به عاریت گرفته شده، به گونه ای باهم عجین شده اند تا در ظاهر همبستگی آهین «را که حکومت بدان می یابد، فراهم سازند». «کیم ایل سونگ» رهبر کبیر و پسرش «کیم جونگ ایل»، «رفیق گرامی»، فراتر از تمامی نهادها قرار دارند. این آئین آنچنان شخصیت افراد را به عرش اعلاء می رساند که مشکل بتوان واقعیت آن را در عصر کنونی باور داشت.

اما اتحاد و همبستگی را که در این رهگذر به چشم می خورد، باید نتیجه رهبرانی دانست که همه چیز را تحت نظر داشته و مهمتر از آن به نیروی نظامی قدرتمندی متکی هستند. اگر خواسته باشیم مطلب را خارج از مسائل شخصی بیان کنیم، در حقیقت دعوتی است از مردم کره جنوبی و همچنین شمالی که ناسیونالیسم فراگیر را توسعه بخشند. در اینجا نیز همانند دیگر کشورهای سوسیالیستی در جهان، پیروزی ناسیونالیسم بر مارکسیسم امری حتمی و

■ علیرغم بسیاری از مشکلات حل نشده، ابرهای ضخیم جنگ که بر روابط کشورهای عمده آسیا سایه افکنده بود، به شکل محسوس در ناحیه اقیانوس آرام - آسیا کاهش یافته است.

اجتناب ناپذیر خواهد بود.

معذالک، نظم شدید اجتماعی در کره شمالی (که تنها می توان آن را با نوع ژاپنی و آلمانی آن در سالهای ۱۹۳۰ مقایسه نمود)، با فضای غیر واقع گرایانه ای که با آن ترکیب یافته، شکنندگی بالقوه ای را پدید آورده است. چه کسی می تواند جانشین خدای خورشید شود؟

بعداز بهشت روی زمین چه پیش خواهد آمد (به جز افسردگی و واماندگی)؟ اگر همانگونه که بنظر می رسد ره آورد ملاحظاتی اقتصادی الزام داشتن ارتباط گسترده تر با جهان خارج است، بنابراین نظم فعلی سیاسی دیر یا زود غیر قابل تحمل خواهد شد.

## ● ویتنام

در ویتنام، جنگ و نیروهای نظامی که به اجبار تحمل می شد، باعث همبستگی مردم پراکنده و دلسرد گردید؛ اما حتی ترغیبات ناسیونالیستی هم قادر نیست رشد نارضایتی نسبت به رهبران سالخورده و سیاستهای آنان را بزدايد. در حقیقت رژیم مجبور شده تا خود ایتکار عمل را بدست گرفته و اجازه تغییرات را در کادر و برنامه ها در تمامی سطوح بدهد. بر خلاف کره شمالی، اغلب مردم ویتنام دورانهای مختلف و سیستم های جایگزین را تجربه کرده اند. بهمین دلیل نیز بطور کامل در انزوا قرار نداشته و رژیم قادر نیست به آسانی مردم را با کلمات بفریبد. نارضایتی سیاسی در بدبینی، رفتار ضد اجتماعی و بی تفاوتی به التجاه رهبران همراه با اشتیاق بسیاری از روشنفکران در تماس با همتایان غربی شان بروز می کند. در اینجا نیز به محض پایان گرفتن محاصمه،

زمان تغییرات مهم سیاسی و ماهوی فرا خواهد رسید.

مع الوصف باید در نظر داشت که تحولات اخیر بطور روزافزونی بازگشت به نظم گذشته سیاسی را هرچه بیشتر مشکل ساخته است.

در حال حاضر بخش عظیمی از جمعیت بومی تایوان (۸۵ درصد) عامل تعیین کننده در عرصه سیاست اند. با وجودیکه پست های رده بالای امنیتی و سیاسی همچون قلمرو اقتصادی در دست پناهندگان سرزمین اصلی و فرزندان شان (که ۱۵ درصد جمعیت را تشکیل می دهند) قرار دارد، اما تغییری اساسی در چنین وضعی در راه است. تقریباً ۷۰ درصد عضویت «کومین تانگ» را تایوانیها در اختیار دارند، و تعداد روبه افزایشی از پستهای کابینه در دست تایوانیهاست؛ همانگونه که اساساً تمامی پست های محلی و استانی دولت در اختیار آنها قرار دارد.

روند تایوانی کردن نمی تواند متوقف شود، و پرزیدنت «چیانگ چینگ کو»، به جای آنکه چنین نیرویی را متوقف ساخته یا باعث کندی آن گردد، با درایت زیادی به توسعه این روند پرداخته است. معذالك وی به زودی از صحنه سیاست به کنار خواهد رفت و رهبری آینده بهمراه روندهای گسترده سیاسی، در برده ابهام باقی خواهد ماند. اینکه هر دو جناح دولت و مخالفین به طور معقولانه ای نسبت به شرایط حساسی که پیش روی است برخورد خواهند نمود یا شرایط بین المللی بسمت اعتدال خواهد رفت، هنوز مشخص نیست. جنبش استقلال طلبانه، هم کمونیستهای چینی و هم ملی گرایان تایوانی را نگران ساخته است. این جنبش قوی و روبه رشد است. در عین حال، تمایل برتر ادامه همین استقلال بالفعل است تا حرکت به سمت ایجاد يك جمهوری رسمی در تایوان. موضوع ایجاد جمهوری احتمالی تلافی جمهوری خلق چین را به دنبال داشته و پشتیبانی دولتهای معدودی را کسب خواهد کرد. این حقایق توسط اغلب سخنگويان تایوانی به خوبی تفهیم شده است. هیچکس نمی تواند آینده دور تایوان را پیش بینی کند، اما وقایع اخیر در جبهه های سیاسی و اقتصادی امیدوار کننده اند.

### ● اندونزی

در اندونزی گذار سیاسی از حاکمیت نظامی با کندی بیشتری در جریان است، که این امر انعکاسی از ضربه روحی و آسیبهای اجتماعی پیشین، وجود مشکلات عمیق اقتصادی و اجتماعی و اثرات نظام سیاسی ایجاد شده توسط پرزیدنت سوهارتو است. با این وجود، ارتش اندونزی به تدریج از شرایطی تقریباً مشابه حکومت نظامی، عقب نشینی کرده و در حال حاضر «فضای باز سیاسی نظارت شده ای» را تجربه می کند. افراطیون سیاسی، بنیاد گرایان دارالاسلام و حزب کمونیست اندونزی هریک در وقایع و حوادثی جداگانه در گذشته قلع و قمع و پراکنده شده اند. به علاوه، نظارت بر جنبشهای نوپای اسلامی و مارکسیستی به صورت اقدامات سختگیرانه به طور دائمی وجود دارد.

□ آسیا فارغ از خطرات هولناکی که در قرن بیستم به همراه داشت، وارد قرن بیست و یکم می شود و این شرایط اجازه می دهد توجه بیشتری به مساله توسعه آن مبذول شود.

مخالفین قانونی مجاز شمرده شده و در انتخابات اصل رقابت به چشم می خورد. اما نیروهای سوهارتو کنترل کامل را به دست دارند. مسائل مختلف اجتماعی توسط رسانه های گروهی به اطلاع مردم می رسند؛ اما به نحوی بزرگ شده اند که نشان دهند ایدئولوژی حاکم و رسمی توسط تمامی احاد ملت مورد حمایت قرار دارند. وقایع موید این حقیقتند که حاکمیت فن سالارانه نظامی در دوران سوهارتو و پس از وی همچنان ادامه خواهد یافت.

معذلك در اندونزی همچون دیگر کشورهای نیمه استبدادی و دولت سالاری، ابزارهای بزرگتری نظیر فضای باز سیاسی، احزاب مخالف، انتخابات رقابتی و استقلال نیم بند سازمانهای اجتماعی هنوز در اشکال نطفه ای و اولیه خود قرار دارند. در مرحله بعد، این ابزار برجسته تر و استوارتر خواهند شد.

### ● تایلند

تایلند در مسیر «پارلمانتاریسم» پیشرفت بیشتری کرده است، اما به نظر می رسد سیاست غیرنظامی کردن حکومت تایلند توسط نظامیان موفقی که همواره در ارزی رهبری سیاسی هستند متوقف گردد. شکاف بین سیاستمداران نظامی و غیرنظامی وجود دارد و این در حالی است که گروه اول از خصوصیات درون گرایی، وطن دوستی و نظام ارزشی ساده ای برخوردار

انکون، اشتباه بودن نظریه متداولی که در چند دهه گذشته می پنداشت با گذشت زمان جوامع لیبرال و سوسیالیستی به لحاظ سیاسی به یکدیگر نزدیک خواهند شد، تقریباً مبرهن است. اگر چه روند حوادث در آسیا و دیگر نقاط عالم نشان می دهد که جوامع لنینیستی در يك جریان تکاملی قرار گرفته اند، روند عمومی این جریان حرکت از حکومت مطلقه فوری (وضعیتی که هیچگاه امکان ندارد بطور کامل تحقق یابد) به سیاستهایی است که توسط سلطه يك حزب حاکم یا جمع معدودی از نخبگان با شیوه های مختلف سیاسی، از طریق نظامیان یا غیرنظامیان دیکته می شود. اما در این مجامع، بخش خصوصی تشکیلاتی اقتصادی و اجتماعی است که تا حدودی مستقل از کنترل دولت است.

□ با توجه به فرهنگ سیاسی و تاریخ چهار دهه گذشته کره جنوبی، گذر از وضعیت کنونی به يك دموکراسی بدون حادثه و برخورد، بیشتر شبیه معجزه خواهد بود.

اگر چنین مقدر است که دولتهای لنینیستی به این سمت کشیده شوند (که روسیه گورباچف علائم بیشتری از حرکت به چنین سمتی را داراست)، پس مسئله دولتهایی نظیر کره جنوبی، تایوان و اندونزی که از قبل در چنین مسیری گام برداشته اند چه خواهد شد؟ این همانجایی است که مسئله ثبات سیاسی و فضای باز سیاسی به شکل کاملاً بویایی بهم می پیوندند.

درواقع، بدون استثناء دولت های این کشورها خود را نسبت به فراگرد ایجاد اصول دموکراسی که شامل آزادی سیاسی، انتخاب آزاد و آزادیهای بیشتر برای ابراز عقیده، بیان مطبوعات و دیگر حقوق مدنی است، مقید می بینند. در این میان شك و تردید از اینکه آیا می بایست یا می توان قدرت را تقسیم نمود، یا ترس از بی نظمیهای اجتماعی و در مواردی نیز نگرانیهایی که مربوط به امنیت ملی میشود، يك نوع بی اعتمادی را باعث شده است.

در این مورد کره جنوبی يك نمونه عالی است. اگرچه کم و کیف حوادث تأثیر بار اخیر هنوز کاملاً روشن نشده و پیش بینی قطعی نیز راجع به این حوادث خطرناک است، اما نمی بایست اهمیت آنچه را که بوقوع پیوسته کوچک انگاشت. پس از ماهها بی تصمیمی که نتیجه سرسختی و یا انعطاف پذیری با طرف های اصلی منازعه بود و با بحران روبه تزایدی که از طریق تظاهرات خیابانی به همه جاسرایت می کرد، سرانجام امتیازات وسیعی از طرف دولت به مخالفین داده شد.

احتمالاً مشکلات و حوادث پیش بینی نشده بیشتری وجود خواهند داشت. در این میان با توجه به فرهنگ سیاسی و تاریخ چهار دهه گذشته کره جنوبی، گذار از وضعیت کنونی به يك دموکراسی بدون حادثه و برخورد، بیشتر شبیه يك معجزه است. اما شکی هم نیست که اگرچه هنوز قطعیت بسیاری از مسائل روشن نگردیده، با با بعرضه سیاسی گذاشتن عنصر سازش، احتمالاً مرحله نوبنی آغاز شده است. امتیازات اعطایی توسط دولت مطمئناً محصول و نتیجه دیگری از «انقلاب مردم» بود، با وجودیکه شرایط کره جنوبی با فیلیپین بسیار متفاوت است، سنوال اینجاست: آیا مردانیکه قدرت سیاسی را در دست دارند، آمادگی روبرو شدن با حوادث را منطبق با قواعد دموکراسی دارا هستند و آیا نیروی اصلی مخالفین قادر است اتحاد و یکپارچگی خود را حفظ کرده و نسبت به مسائل حیاتی که در چند ماه آینده تعیین کنندگی خاصی را داراست، مسئولانه برخورد نماید یا خیر؟ آینده جواب را نشان خواهد داد هرچند که برای اولین بار در تاریخ نوین و پرتلاطم کره، خوش بینی محتاطانه ای راجع به فراگرد ایجاد اصول دموکراسی پدید آمده است.

### ● تایوان

در تایوان، حرکت به سمت فضای باز سیاسی، بسیار سریعتر از آنچه اغلب ناظران تصور می کردند، به پیش می رود. در اینجا نیز، يك نیروی مخالف عمده و اصلی اجازه سازماندهی یافته است. در این حال، رهبران مخالف ممکن است يك آلترناتیو روبه رشد را در برابر «کومین تانگ» تشکیل داده، و برای شهروندان تایوانی يك انتخاب و گزینش با معنا را مطرح نمایند. آزادیهای سیاسی بسط و توسعه یافته، و حکومت نظامی هم لغو شده است. مجدداً یاد آور می شویم، که می بایست از پیش بینی قطعی اجتناب نمود زیرا مسائل بسیاری هنوز در برده ابهام قرار دارند. سردمداران حکومت و بهمان ترتیب مخالفین، در آینده نزدیکی که پیش رو دارند، در بوته آزمایش قرار خواهند گرفت.

است و گروه دوم دارای نظام ارزشی پیچیده بوده و به رشد و برون‌گرایی توجه می‌نماید. اخیراً سخنگویان نظامی چه پیر و چه جوان، هر یک در سطحی متهم به فساد و ریخت و پاش و در برابر رقبای سیاسی غیرنظامی خود و سیستم حزبی شده‌اند. بنابراین فرهنگ و اخلاق اجتماعی از جمله موضوعات غامض و پیچیده می‌شوند. در این بین، سلطنت به عنوان آخرین مرجع قضاوت نقش بس و ویژه و مهمی را ایفاء می‌کند. در حقیقت ژاپن و اندونزی نشان دادند که تا چه حد آداب و رسوم و نهادهای مبتنی بر خود در جامعه می‌توانند در مرهم گذاشتن بر زخمهای نوین سازی (مدرنیته کردن) مؤثر افتند. این در صورتی است که از امتیازات ویژه سلطنتی سوء استفاده نشده و یا همواره و برای هر موردی از آن بهره برداری نگردد. احتمالاً تا بلند با یک سیستم دوگانه نظامی و غیرنظامی، حداقل برای مدت زمان کوتاهی اداره خواهد شد. در اینجا نیز اگر نگوئیم که غیر ممکن است، اما مشکل بتوان سیستم مطلقه سلطنتی یا استبداد نظامی را برای مدت زمان مدید و طولانی احیاء کرد.

## ● پاکستان و بنگلادش

پاکستان و بنگلادش نیز از جمله جوامعی هستند که در آنها فراگرد غیرنظامی کردن نهادهای جامعه همواره با مانع مواجه شده است. شرایط اقتصادی این دو جامعه به نحو بارز و چشمگیری با یکدیگر متفاوتند. پاکستان کشوری است که علیرغم اختلافات منطقه‌ای از یک رشد بسیار قوی اقتصادی برخوردار بوده است. اما بنگلادش همانطور که قبلاً گفته شد، یکی از کشورهای آسیایی است که اقتصاد آن در وضع اسفباری قرار داشته و شدیداً وابسته به کمکهای خارجی است. معذالک برخلاف هندوستان که سیستم حکومتی آن مبتنی بر جدایی سیاست از دین است، هردوی این جوامع دارای یک بنیاد قوی مذهبی اند. در واقع پاکستان متحد و یکپارچه گذشته، بر اساس اصول خدا گرایانه و مذهبی که در آن قرآن در غالبترین مرجع و بالاترین ارزشها قرار دارد، تشکیل شد. دولت سالاری و اقتدار طلبی هم از همین جا سرچشمه می‌گیرد. به علاوه آنچه که در فرهنگ قبیلگی بویژه در پاکستان احاطه دارد، سنت نافذ و فراگیر نظامی است. سنتی که انگلستان برای رخنه و نفوذ خود آن را بسیار مفید تشخیص داد.

معذالک نزاع و درگیری بین حکومت نظامی با فضای باز سیاسی، و دولت سالاری با پارلمانتاریسم در هر دو کشور بدون وقفه و همراه با فراز و نشیب‌هایی ادامه دارد. در اینجا نیز همچون دیگر نقاط، رهبران نظامی وعده دموکراسی بیشتر می‌دهند و در مواردی در «غیرنظامی» کردن خود می‌کوشند. در نتیجه به تداوم دوگانگی موجود کمک می‌کنند. این همان جنبه ضدو تقیض و دوگانگی است که وجه نمایان بسیاری از دولتهای نیمه استبدادی آسیا را تشکیل می‌دهد.

**■ بر خلاف نظر بسیاری از صاحب نظران قدیمی، افزودن اختیارات بوروکراسی نتوانسته است نیاز به رهبری سیاسی موثر و کارآمد را در آسیا کاهش دهد.**

## دموکراسی در کشورهای آسیایی

در کنار سیاستهای لنینیستی و نیمه استبدادی در آسیا، دموکراسیهای به سبک غربی نیز وجود دارند که در حال حاضر صرفنظر از تنوع اشکال این دموکراسی‌ها، ژاپن، فیلیپین، مالزی، سنگاپور، هند و سریلانکا در این چهارچوب قرار می‌گیرند. به همراه این کشورها، بعضی از دولتهای کوچک و بزرگ اقیانوسیه را هم می‌توان برشمرد. (استرالیا و زلاندنو همچون کشورهای غربی فرض شده و تحلیل ما شامل آنها نمی‌شود).

راجع به دموکراسیهای آسیایی چندین خصلت عام را می‌توان مشخص نمود، اولاً، گرایش اصلی، در سلطه و حاکمیت سیستم حزبی است و دستیابی به قدرت ملی از طریق انتخابات بندرت اتفاق می‌افتد. بنابراین رقابتهای سیاسی نتوانسته بی‌ثباتی جدی‌ای ایجاد نماید. هرچند حرکت به سمت کنترل سیاسی مناطق و در سطوح محلی در سراسر کشور عمومیت بیشتری یافته است.

ثانیاً، نقش رهبر کلیدی اهمیت فراوانی یافته است. شخصیت رهبری، سبک سیاست و سیاست‌های اتخاذ شده توسط وی قادر است تا تفاوت‌های ماهوی در مسائل اجتماعی ایجاد کند. با این وجود قدرت اصلی در دستان بوروکراسی

قرار دارد. غرب یا شرق، در حال حاضر اهمیت خاصی برای شخصیت فردی که به عنوان رهبر در نوبت قدرت سیاسی قرار گرفته قابل‌اند. وظیفه اصلی رهبر اینست که نیازهای اساسی جامعه را تشخیص داده سپس شهروندان و تمامی مقامات دولتی را برای دستیابی به آن اهداف فعال نماید. خصیصه‌های دقیقی که برای چنین منظوری لازم است، با توجه به فرهنگ و شرایط اجتماعی نسبت به هر کشور متفاوت می‌باشد. اما برخلاف نظر بسیاری از نظریه پردازان قدیمی، افزودن اختیارات بوروکراسی نتوانسته نیاز به رهبریت سیاسی موثر و کارآمد را کاهش دهد. بالعکس، رهبریت محور اصلی و تعیین کننده شکست یا موفقیت یک جامعه است.

سراجام برخلاف ظاهر کلامی آن، دموکراسی در انواع آسیایی‌اش، لزوماً

**□ دولتهای دموکراتیک کنونی در آسیا، به هیچ وجه در برابر تغییرات مصونیت ندارند بویژه اگر کشمکش‌های اجتماعی موجب بروز اغتشاشات طولانی در این جوامع شود.**

نمایانگر حد اعلائی تحول و رشد سیاسی یک ملت نیست و نمی‌تواند دوام یک سیستم سیاسی با ثبات را بی‌ریزی کند. ما شاهد اقداماتی جدی از روش پارلمانتاریسم و جامعه باز سیاسی بوده‌ایم. تنها کافی است در میان چنین جوامعی (که به روش دموکراتیک اداره می‌شوند)، به حکومت نظامی کوتاه مدت خانم ایندیرا گاندی در هند، به حاکمیت استبدادی و سلطه گرایانه طولانی‌تر فردیناند مارکوس در فیلیپین، یا به قدیمی‌تر از آنها، سقوط پارلمانتاریسم در برمه و اندونزی نظر افکنیم. یکی از اصلی‌ترین تهدیداتی که همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد، تبعیضات نژادی، مذهبی و جغرافیایی است که سرتاسر آسیای فعلی را فرا گرفته است. وقتی آزادی به معنای مجوزی برای ابراز تعصبات تفرق جویانه و زورگویانه باشد، این امر طبعاً موجودیت هر دولتی را به خطر می‌اندازد.

اما چگونه می‌توانیم این نتایج کلی را منطق بر آسیای کنونی سازیم؟ جای تردید نیست که ژاپن پایدارترین دموکراسی در منطقه اقیانوس آرام و آسیا می‌باشد. بعضی ناظران معتقدند که توصیف دموکراسی را نمی‌توان به ژاپن اطلاق کرد. چه در این کشور طی ده‌ها سال، قدرت از طریق انتخابات تغییر می‌کرده و مقامات رسمی به جای سیاستمداران منتخب نبض سیاست گذاری را در دست دارند. بنابراین صحیح‌تر این است که ژاپن را در زمره یک کشور استبدادی - بوروکراتیک بشمار آوریم.

بهر حال مفهوم این نظر هر چه باشد، نمی‌توان این حقیقت را نادیده گرفت که مردم ژاپن به طور عادی و تحت شرایط کاملاً آزاد سیاسی حق داشته و می‌توانند از میان تعداد زیادی احزاب، نمایندگان خود را انتخاب نمایند. به علاوه، مقامات رسمی کارآمد فعالانه به ایفای نقش حیاتی خود در اتخاذ تصمیم و اعمال سیاست مشغولند. به طوری که در آمار سنجی اخیر مشخص گردید، اثر گذاری گروه‌های سیاسی و حتی افکار عمومی بر مسائل اجتماعی روبه افزایش است. این مطلب اهمیت سیاستمداران حرفه‌ای را به نحو چشمگیری برجسته می‌سازد.

موضوع اصلی در حاکمیت حزب لیبرال دموکرات، موفقیت سیاستهای اتخاذ شده از طرف این حزب بود، با توجه به بلا تکلیفی‌ای که ژاپن هم در داخل و هم خارج پیش روی دارد، امکان بی‌ثباتی بیشتر در سالهای آینده را نمی‌توان نادیده انگاشت. اما اگر رقابت بین گروه‌های سیاسی فعلی تشدید شود، آن زمان آلترناتیو اول یعنی حزب سوسیالیست ژاپن مجبور خواهد شد واقع‌گرایانه را که تاکنون فاقد آن بوده بدست آورده تا بدین ترتیب بتواند به ایفای نقش خود به عنوان یک حزب مخالف ادامه دهد.

## ● فیلیپین

در فیلیپین، به دموکراسی شانس دیگری داده شده است تا با وجود یک صمیمیت عمیق، رهبری درستکار و مردمی که تجربه طولانی با سیاست انتخاباتی دارند، جامعه اداره شود. معذالک مشخص است که مسائل اجتماعی و اقتصادی این ملت عظیم بوده و با راه حل‌های ساده و فوری هم قابل رفع نیست. برای اصلاحات سیاسی می‌بایست هم خواست و اراده آن موجود باشد و هم راه حل‌های به موقع ارائه گردد. به علاوه احتمال کمی می‌رود که آن دسته از گروه‌های مخالف که خارج از چهارچوب دموکراتیک مبارزه می‌کنند، استراتژی خود را تغییر دهند. هم چنین سیالها حکومت نظامی قدرت ارتش را به نحو چشمگیری افزایش داده و آن را آماده ساخته تا در صورتی که اشوبها

افزایش یافته یا دموکراسی ناتوانی خود را به اثبات رساند، اقدام به کودتا کند. بنابراین تجربه فیلیپین برای منطقه بیشتر اهمیت سمبلیک دارد.

## ● سنگاپور و مالزی

سنگاپور و مالزی هر یک در مسیر خود، تا حدودی تفاوتی از رهبری سیاسی متفاوت، به ویژه برای ملل تازه شکل گرفته را به نمایش می گذارند. طی سالیانی متمادی «لی خوان یو» (Lee Kuan Yew) مهارت تمام و کمال خود

**■ پاکستان و بنگلادش از جمله جوامعی هستند که در آنها فراگرد غیر نظامی کردن نهادهای جامعه همواره با مانع مواجه شده است.**  
**■ گرایش اصلی در دموکراسی های آسیایی، سلطه و حاکمیت حزبی است و دستیابی به قدرت ملی از طریق انتخابات به ندرت اتفاق می افتد.**

را در هدایت کشوری که چینی هادران مسلط اند، در میان دریای «مالی» نشان داد. شخصیت گیرا و جذاب وی، اقتدار، انعطاف و خوش بینی که با اتخاذ سیاستهای دوراندیشانه و مترقی تعمیم می یابد، نیاز به چنین رهبری را پدید آورده است. متأسفانه، سنگاپور بیش از «لی» رشد و ترقی داشته است. خلق و خوی تند و پدرسالارانه وی، دیگر برای ملتی که به درجات بالاتری از رشد و کمال سیاسی رسیده اند شیرین و جذاب نیست. در سیاست همواره مواقعی پیش می آید که باید به کنار رفت و بیش از آن نمی توان براریکه قدرت باقی ماند. متأسفانه این مشکل همه حکومتهاست که چنین زمان و موقعی را دیگران و نه مستولین وقت تشخیص می دهند. جانشینان «لی» آماده هستند، و بعضی از آنان همچون پسرش از جمله رقبای سیاسی وی محسوب می شوند. اما چه زمان آنان شانس جانشینی را خواهند یافت؟

مالزی از همان آغاز پرمخاطره اش، ثبات قابل توجهی را توسعه داد. این توسعه تا حدودی مدیون موفقیت آن در جمع کردن مالزیایی ها و چینی های میانه رو در یک ائتلاف حاکم بود. این ائتلاف پشتیبان همزیستی نژادی و سیاستهای عقلایی اقتصادی است. اگرچه باید اذعان داشت که علی رغم چنین ائتلافی خطر عدم موازنه سیاسی هنوز از بین نرفته است. چینی ها مجبور بودند در ازای داشتن برتری اقتصادی و آزادی فردی، محدودیتهایی را در زمینه تحصیلات عالی و خدمات دولتی بپذیرند. در این اثناء خشونت های نژادی به وقوع پیوست که منجر به تداوم نفرت بین گروه های نژادی عمده شد. اگر چه در پایان این خشونتها، سیستم توانست به بقای خود ادامه دهد.

امروز نیز بیم همان مسائل می رود. روابط نژادی، بجای بهبود در حال وخیم تر شدن است. علاوه بر آن، در زمان نخست وزیری «ماها تیر محمد»، ملت رهبر ستیزه جویی داشت که حتی قادر نبود توافقی بین مالزیایی های معتدل به وجود آورد. بخش چینی ائتلاف حاکم هم از مشکلات رهبری زبانه های فراوانی دید. یک رشد مشخص اقتصادی البته می تواند در تعدیل اختلافات نژادی موثر افتد، اما به تنهایی کافی نخواهد بود.

در سرتاسر جنوب آسیا و کشورهای جزیره ای اقیانوس آرام، نژاد پرستی حکمفرماست. شکافهای عمیق بین چینی ها و مالزیاییها را قبلاً ذکر کردیم، اما اختلافات نژادی دیگری بین برمه ایها و مردم کوهستانی «شان» و «کاجین»، بین تایلندیها یا «لاتو» و «هامونگ»، بین مردم اندونزی و مالزیایی های غرب «ایریان» و... موجود است که این لیست را پایانی نیست. هنوز برای بی ریزی بنای یک ملت در سرتاسر منطقه راهی طولانی در پیش است و به نظر می رسد که تبعیضات متعدد موجود بیش از نسل های کنونی دوام آورند. عین همین مسائل و با پیچیدگیهایی مشابه، دموکراسی های آسیای جنوبی را تهدید می کند.

\* هند

دموکراسی هندی را می بایست نتیجه و محصولی از قیمومت انگلستان و موفقیت شایان توجه نخبگان هندی در حفظ عقاید موروثی دانست. جامعه عظیم و ناهمگن هند بسیاری از شروط عام و ضروری برای تحقق یک دموکراسی را فاقد است. هند کشوری بسیار پهناور، بسیار فقیر و بسیار متنوع است. معذالک توانسته علیرغم بروز مجدد بحرانها پارلمانتاریسم را برای بیش از چهار دهه تنها با وقفه کوتاه مدتی بین آن حفظ و حراست نماید. چرا؟ دلایل متعددی را می

توان ذکر کرد: معتقد بودن نخبگان سیاسی از کنگره گرفته تا کمونیست ها به حفظ دموکراسی، همزیستی حزب واحد ملی با احزاب متعدد و گوناگون منطقه ای که برای مجلس قانون گذاری جداگانه محلی کوشش می کنند. کیفیت سکولاریستی فرهنگ هندی علیرغم اهمیت مذهب در جامعه هند و نهایتاً تبعیت نظامیان از رهبران غیر نظامی، آفریننده سنن و تعلیم در هند است. جای هیچگونه تردیدی نیست که دموکراسی در هند مواجه با مبارزه ای دائمی بوده و همواره در روند مخاطره آمیز خود مختاری سودمند و مفید منطقه ای و جدایی طلبی زیانبار در حال آزمایش شدن است. تفاوت های مذهبی و زبانی به همراه بروز تمایزات فرعی فرهنگها، منجر به مناقشات آشکاری شده که ثبات سیاسی هند را تهدید می کند. ستوالی که مکرراً مطرح می شود اینست: آیا هند می تواند از عهده سیاستهایی به سبک ایتالیا بر آید؟ با وجودی که جامعه هندی در سطحی وسیع «طبقه متوسط» جدیدی را که به لحاظ سیاسی فعال تر است پدید آورده، معذالک بخش های مختلف اقتصادی همچنان به رشد خود ادامه می دهند. اینکه امروز «راجیو گاندی» با مشکلات عدیده ای روبروست جای تعجب نیست. بلکه باید نگران توانایی وی در رهبری جامعه هند بود. ماه عسل تمام شده و وی هنوز نتوانسته مشاوران توانمندی را جمع آورد تا بلکه کنگره متزلزل حزب را تشکلی دوباره بخشیده یا بعضی از سیاستهای کلیدی را که زمانی با شهادت آنها را اعلام کرده بود اجرا نماید. البته می توان در تعلل نسبت به این مساله بهانه هایی بر شمرد اما تا هنگامی که پیشرفت محسوسی در شرف وقوع نباشد اینگونه بهانه ها موثر نخواهند افتاد. درست همانند لحظات حساس و مهمی که در دوره زمامداری خانم گاندی پیش آمد، در دوره راجیو گاندی نیز، دموکراسی هندی در مقیاسی وسیع تر از گذشته مواجه با اوقات پردرد سری شده است. اگر چه به نظر می رسد دموکراسی در هند حتی با کنار رفتن راجیو گاندی به حیات خود ادامه دهد.

\* سریلانکا

در این میان سریلانکا که در همسایگی هند قرار دارد، مسیر تاز بار و پر مشقتی را طی می کند. دو گروه قوی که از نظر تعداد هیچگونه تناسبی با یکدیگر ندارند، اما به لحاظ تاریخی، در موقعیت اقتصادی معکوسی با تناسب قوایی اشان قرار گرفته اند، درگیر جنگی خانمان برانداز شده اند. جنگی که کشور را به پرتگاه تجزیه سوق می دهد. جدایی طلبی سیاسی به طور قابل فهمی برای اکثریت «سین هالی ها» غیر قابل قبول است. اما بسیاری از اقلیت «تامیلی ها» از موقعیت سیاسی و نیز پایگاه اجتماعی اشان ناراضی هستند. با وجودی که به لحاظ جغرافیایی (و عاطفی) سرزمین های پست ساحلی، پشت سر آنها قرار دارد، اما رهبران مبارزه جوی تامیل، خود را درگیر مبارزه تمام عیاری کرده اند: پیروزی کامل یا مرگ و نابودی. بدیهی است که تحت چنین شرایطی دموکراسی به طور کاملاً ناقصی می تواند پیاده شود.

## «ارزیابی روندهای کلی آسیا»

با هرگونه بررسی ای که از چشم انداز سیاسی آسیا به عمل آید، روندهای گسترده ای برجسته می شوند. اولاً، تحولات اقتصادی - اجتماعی شتابان، به رقابت با هر سه سیستم موجود در منطقه برخاسته است. بهمین لحاظ دولتهای لنینیستی مجبور شده اند با بی رغبتی، از حرف بسوی عمل رفته و اجازه شرکت معنادارتری را به عموم مردم در سیاست داده و فضای باز سیاسی را در سطح وسیعتری در جامعه ایجاد نمایند. در سالهای آینده این دولتها از یک حکومت خود کامه فردی و نابالغ جدا شده و به صف جوامعی که با حکومت های مطلقه حزبی یا جمعی اداره می شود، خواهند پیوست.

دولتهای اخیرالذکر، عموماً به طی کردن گذار از حاکمیت نظامی به غیرنظامی، از سیاستهای محدود و بسته به سیاستهای باز پارلمانتاریستی ادامه خواهند داد. اگر چه همه تجربیاتی از این نوع موفق نخواهند بود و مسیر تغییر بسیار متنوع است. حتی تحت چنان شرایطی، جایی که دموکراسی به طور موفقیت آمیزی نهادی شده است، معمولاً سیستم حزب حاکم به هر وسیله ممکن حفظ خواهد شد. تنها در موارد نادری می توان امیدوار بود که در آینده ای نزدیک تغییر در قدرت سیاسی تسریع شود.

همانطوری که قبلاً گفته شد، دولتهای دموکراتیک کنونی به هیچ وجه در برابر تغییر، مصونیت ندارند به ویژه اگر کشمکش های اجتماعی موجب اغتشاش طولانی مدتی شده، یا رهبریت با شکست در برنامه هایش باعث باز شدن درهای دولت به روی حکومتی معتدل گردد. روندهای اقتصادی، متغیر مهم دیگری را نشان می دهد.

اگر چه تغییر ناگهانی و وسیع نظامها بیشتر یک استثناء است تا یک قانون،

آسیا چه اکنون و چه در آینده، بطور اجتناب ناپذیری متعلق به دنیای وسیعتری است که خود بخشی از آن محسوب می شود. روابط اقتصادی آسیا، استراتژی و سیاستهایش با دیگر کشورهای جهان، از جمله ابرقدرتها امری الزامی و حتمی است.

اگر چه حقیقت اخیر الذکر تنها جنبه ای از یک بازآزمایی دائمی است که در مرکز تغییرات تعیین کننده ای قرار گرفته که در سطح بین المللی بر روابط جهانی اثر می گذارد، شواهد موجود تماما متوجه این واقعیتند که بدون استثناء تمامی قدرتهای عمده می بایست بیشترین اولویت کار را برای مشکلات جدی داخلی، چه در زمینه اجتماعی و چه در پهنه مسائل اقتصادی که دیگر قابل تحمل و انتظار کشیدن نیستند، قائل شوند. در این راستا حرکتی که قدرتهای بزرگ از جمله آمریکا و شوروی در این مسیر آغاز کرده اند، مخاطرات کمتر و سیاست خارجی کم هزینه ای را دربردارد، ولو اینکه در یک سبک سیاسی ناهمگن با گذشته قرارگیرد که این مطلب همواره بیان کننده صفت ویژه تمامی تحولات عمده بوده است. تنها ژاپن با تصویر کم رنگی از گذشته و پیشرفتهای فوق العاده اش در سطح قدرت ملی، مجبور به حرکت در مسیری خلاف جریان عمومی آسیا شده است. همانگونه که ذکر شد، مقاومت پدید آمده در سطح افکار عمومی مردم ژاپن که باعث افزایش مخاطرات و هزینه ها در سیاست های خارجی شده، خود شاهد گویایی از مسائل عدیده ای است که در اتخاذ چنین سیاستی موثر واقع شده است.

■ هند کشوری بسیار پهناور، بسیار فقیر و بسیار متنوع است اما توانسته است علیرغم بروز بحرانها دموکراسی پارلمانی را بیش از چهار دهه حفظ و حراست کند.

□ دموکراسی هند همواره در روند مخاطره آمیز خود مختاری سودمند و مفید منطقه ای، و جدایی طلبی زیانبار در حال آزمایش شدن است.

■ تحولات اقتصادی - اجتماعی شتابان، به رقابت با هر سه سیستم موجود در منطقه برخاسته است.

تحت چنین اوضاع و احوالی، دولت های عمده ضرورتاً می بایست در قبول تأمین امنیت و نیز ماهیت اقتصادی آن محتاطانه تر عمل نمایند. شکی نیست که حمایت از حوزه های سنتی هنوز تعهدات پایدارتری را ایجاب می کند. اتحاد جماهیر شوروی موقعیت خاص خود در اروپای شرقی را رها نخواهد کرد. می توان انتظار داشت که ایالات متحده بواسطه افزایش مشکلات در مکزیک و امریکای مرکزی بیش از پیش نگران این منطقه باشد. چین منافع خود را چه در شبه جزیره کره و چه در جنوب شرقی آسیا فراموش نخواهد کرد. بعید هم نیست که لزوم «فوریت های ویژه ای» در منطقه موجب بروز خطر رویارویی دولت های کوچک این منطقه را همچون خاورمیانه بوجود آورد. معذالک «اعلامیه ۱۹۶۹ گوام» (Guam) سمبل عصر جدید است. بخاطر بیابوریم که در آن بیابانه آمریکا در قبال متحدین آسیایی اش خود را مقید به حمایت احتیاطی هوایی و دریایی و نیروهای زمینی محدود کرده است، دفاع در برابر تهاجم خارجی اما نه درگیری در جنگ داخلی. اگرچه دیگر دولت های بزرگ با چنین صراحتی خود را مقید به دفاع از متحدینشان نکرده اند، اما با توجه به مشکلات به ستوه آورنده، خواه ناخواه روند حوادث درگیری عینی و عملی را الزامی می سازد. (درگیری شوروی در افغانستان).

آمریکا و شوروی تنها کشورهای جهان نیستند که در سیاست هایشان تجدید نظر کرده اند. چین نیز تغییرات عمده ای در سیاست خارجی خود در اثناء سالهای ۱۹۸۰ ایجاد نمود. اخیراً «دنگ شیائوپینگ» دعوت به یک اتحاد جهانی برعلیه حاکمیت وسیع شوروی کرده است؛ اتحادی که در آن چین به ایفاء نقش می پردازد. هرچند پس از آنکه اولویت های ملی بر روی نوین سازی اقتصاد متمرکز شد، سیاست چین به سمت غیرمتعهدها گرایش یافت. یک چنین سیاستی در حال حاضر به سود منافع ملی چین است اما اظهار نظرهای رسمی را نباید بدون اغراق تصور کرد. سیاست عدم تعهد چین بطور بارزی به انحراف کشیده شده است که جهت این انحراف به سمت تمایل به ژاپن، غرب و بویژه آمریکاست.

علیرغم انتقادات و شکایات (از سیاستهای پکن)، چین بر روی جهان

اما در آسیا برای بیشتر نقاط، عمر انقلابات سیاسی از نوع کلاسیک آن و با هرگونه اهدافی که می خواهد باشد، بسر آمده است. همانطور که نشان داده شد، انقلابی که بیشتر احتمال وقوع آن می رود، در بطن تغییرات شتابان اقتصادی - اجتماعی نهفته است. در عین حالی که این امر می تواند و خواهد توانست به مرور زمان و به طور موثری در سیاست ها اثر بگذارد، بالنتیجه تغییرات سیاسی حالت تکاملی خواهند داشت.

بدون استثناء رهبریت به مثابه یک متغیر مهم و تعیین کننده در معادله سیاسی باقی خواهد ماند. اگرچه روند نهادی کردن تشکیلات سیاسی باکندی صورت می پذیرد، معذالک حتی جایی که نهادهای جدید ریشه دوانیده، عناصر و شخصیت هایی که قادرند موضوعات پیچیده را از یکدیگر منفک ساخته و با درایت کافی نیازهای اسای جامعه اشان را احساس نمایند، مرز بین شکست یا موفقیت را تعیین می کنند. عصر ما عصری است که هرچه بیشتر متکی به رهبریت جذاب و برجسته است.

در اینحال، روند حفظ ثبات حکومتی در آسیا همچون دیگر نقاط ادامه خواهد یافت. از طرفی با عنایت به این حقیقت که اتخاذ سیاستهای متمرکز در پایتخت برای ساختن ملتی قوی و استوار کافی نیست توجه زیادی به بسط و توسعه حقوق و مسئولیتهای منطقه ای و ناحیه ای خواهد شد. از طرفی دیگر، علیرغم مشکلات عدیده ای که در دادن آزادی بیشتر به کشورها و نیز حل مسائلی که بیش از ظرفیت یک کشور است وجود دارد، معهدا سازمانهای منطقه ای که ماورای کشورها قرار دارند تقویت خواهند شد.

توسعه اخیر الذکر پلی بین سیاست داخلی و خارجی است و ما را به سمت سومین مساله ای که آسیا با آن روبروست هدایت می کند. یک ملت چگونه و به چه طریقی باید با دیگران ارتباط برقرار سازد؟ به چه نحوی یک دولت به ویژه دولتی که با مشکلات توسعه دست به گریبان است، قادر خواهد بود امنیت و ثبات خود را تضمین نماید، کمکهای اقتصادی و فنی دریافت نماید و اطمینان حاصل کند که وی را پاره ای از یک پیشرفت «جهانی» به حساب می آورند تا اینکه در گرداب سکون رهایش سازند.

ظرف چند سال اخیر، یکی از بارزترین روندها در منطقه اقیانوس آرام - آسیا، ظهور منطقه گرایی بوده است. «انجمن آسیای جنوبی برای همکاری منطقه ای» (SAARC) و کمیسیون اقیانوسیه جنوبی و مجمع اقیانوسیه جنوبی به سازمان «آسه آن» (ASEAN) پیوسته اند. حتی در آسیای شمال شرقی، جایی که اوضاع و احوال سیاسی مانع تشکیل یک سازمان رسمی می شود، یک منطقه گرایی ملایم که در اصل خصلت اقتصادی داشته اما از ابعاد استراتژیک و سیاسی نیز برخوردار است با محور قرار دادن ژاپن موجودیت یافته است.

به علاوه، چنین واحدهای ناحیه ای، توسط فعالیتهای «بانک توسعه آسیایی»، «بانک جهانی» و در سطح بین المللی به وسیله فعالیتهای «موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت» (GATT) و نیز یک سلسله از تعهدات کاملاً خصوصی به طور مستحکمی بهم پیوند خورده اند.

با چنین ابزاری، دولت های جدید که به واسطه نفوذ طولانی استعمار از یکدیگر جدا شده بودند، در حال آشنا شدن با یکدیگر و نیز مواجه شدن با مشکلات عمومی و مشابه هستند. البته همه آنها خوشایند نبوده و لزوماً با موفقیت هم همراه نخواهد بود. شباهتها و تفاوت های بین گروه های منطقه ای، بیانگر وجود مشکلاتی است. به عنوان مثال، آسه آن (ASEAN) علیرغم وجود بعضی علائم امیدوارکننده، پیشرفت محدودی در دستیابی به اقدامات اقتصادی مشترک داشته است. تردیدهای دائمی کره جنوبی و چین نسبت به ژاپن موانع جدی ای در شمال شرقی آسیا ایجاد کرده است. اصرار هند بر امتیازات ویژه به عنوان یک کشور مهم در آسیای جنوبی، نمایانگر یک عامل دائمی تحریک برای دیگر اعضای SAARC است. از بعضی جهات، اندونزی هم می تواند نگرانیهای مشابهی در «آسه آن» پدید آورد. اگرچه جاکارتا برای جلوگیری از هرگونه تردید و سوء ظن نسبت به خود، بسیار محتاطانه عمل می کند. مشکلات خاصی و ویژه ویتنام و تمایل استیلا طلبی آن بر هندوچین منبعی برای اتحاد آسه آن و همچنین زمینه ای برای تفرقه در «آسیای جنوب شرقی» به مثابه یک کل بوده است.

با این وجود، منطقه گرایی چه از نظر تشکل واحدهای خاص و چه به لحاظ کل منطقه اقیانوس آرام - آسیا موج آینده خواهد بود. مفهوم این واقعیت اینستکه فراگرد «آسیایی کردن» به معنای توسعه هرچه پیچیده تر، ارتباطات فشرده تر بین دولت های آسیایی، به دور از دخالت های خارجی است. طبعاً جنبه هائی از این روابط خصمانه خواهند بود که حکایت از کشمکش و نزاعی درازمدت می کند (در گذشته بسیاری از این کشمکش ها توسط حاکمیت استعماری سرکوب شده بود) اما اغلب آنها ملایم و بی خطر بوده و طبیعتاً در زمینه های همکاری بین جبهه های مقدم پیش می آید. باید تاکید کرد که این پیشرفتهای علامتی از ظهور یک نوع پان - آسیانیسم انحصارگرایانه دربر دارد.

صنعتی و پیشرفته، خواه از نظر اقتصادی، فرهنگی یا استراتژیک حساب می‌کند. این مطلب نباید تعجب‌آور باشد. با دو نگرانی اصلی یعنی امنیت و پیشرفت، سیاست خارجی چین لزوماً به کمک‌های ژاپن و آمریکا نظر دارد. هدف دیگر چین کاهش بحران با شوروی است و می‌توان انتظار داشت که روابط چین و شوروی بهبود یابد، بویژه اگر درگیرهای هند و چین و افغانستان فیصله یابند، عوامل جغرافیای سیاسی، محدودیتهای پیوسته‌ای را تحمیل خواهند کرد. تازه سال آینده، روابط چین و شوروی عادی خواهد گشت؛ اما این روابط مبتنی بر اعتماد و صمیمیت نخواهد بود. این دو امپراطوری که از نظر فرهنگ، سطح پیشرفت و میزان قدرت بطور چشمگیری با یکدیگر متفاوتند، به اعمال فشار به یکدیگر ادامه خواهند داد بدون آنکه هیچ سیستم حائلی آنها را از یکدیگر جدا سازد.

**یکی از اهداف چین کاهش بحران روابطش با شوروی است و می‌توان انتظار داشت روابط چین و شوروی بهبود یابد، بویژه اگر درگیرهای هند و چین و افغانستان فیصله پیدا کنند.**

**از آنجا که روابط ژاپن - آمریکا به شکل بنیادین متکی به وابستگی متقابل استراتژیک و استقلال اقتصادی از یکدیگر است، این دو کشور از طوفان حوادث حال و آینده به سلامت خواهند گذشت.**

ژاپن به تحکیم نقش اقتصاد منطقه‌ای و جهانی خود ادامه خواهد داد و اصیل‌ترین سیستم اقتصاد بین‌المللی را در بین کشورهای عمده ایجاد خواهد نمود. اما تا پایان قرن حاضر ارائه تصویری از ژاپن به عنوان یک فعال سیاسی با نظامی تعیین‌کننده در منطقه اقیانوس آرام و آسیا ممکن نیست. جلوگیری از هر نوع رونوی در ژاپن، برآستی دشوار است و با وجود رشد یک ناسیونالیسم جدید واقعا دشوار باقی خواهد ماند. آسیای سالهای ۱۹۸۰ همچون آسیای سالهای ۱۹۳۰ نیست. چنین مقدر است که طی یک دوره خاص نقش ژاپن بدون آنکه توازی دقیقی را دنبال کند، مشخص شود. سیاستها بطور وسیعی از طریق فرصت‌های بازار که بخش خصوصی هدایت و رهبری آن را در دست دارد تعیین خواهد گردید؛ اگرچه تحت شرایطی دولت ابزار اقتصادی را برای مقاصد سیاسی خاصی بکار خواهد گرفت.

از آنجائی که روابط ژاپن - آمریکا بطور بنیادی متکی به وابستگی متقابل استراتژیک و استقلال اقتصادی از یکدیگر است، این دو کشور از طوفان حوادث حال و آینده به سلامت خواهند گذشت.

روابط ژاپن با اتحاد جماهیر شوروی شدیداً متأثر از اصلاحات داخلی شوروی است. اما حتی تحت بهترین شرایط، این روابط تا آینده قابل پیش بینی محدود خواهد ماند. یک قرن تیرگی در روابط نمی‌تواند بسرعت ناپدید گردد. بویژه آنکه چنین تیرگی‌ای ناشی از حضور نیروی عظیم نظامی شوروی و اختلاف بر سر سرزمین باشد؛ هر چند روابط اقتصادی ژاپن و شوروی گسترش خواهد یافت و تحت شرایط معینی می‌تواند از اهمیت خاصی برخوردار باشد. روابط ژاپن با چین بویژه در چهارچوب مسائل اقتصادی، مستحکم‌تر خواهد شد؛ اما در اینجا نیز هر دو کشور بسیار محتاطانه عمل خواهند کرد. ژاپن یک چین با توسعه آرام را ترجیح می‌دهد. چین هم به نوبه خود در باره «گلیسم» نوع ژاپنی نگران است.

اما پاسخ منطقی کشورهایه که از قدرت کمتری برخوردار هستند در برابر چنین روندهای وسیعی بین کشورهای عمده چه خواهد بود؟ گرایش به سمت منطقه گرانی را قبلاً مورد توجه قرار دادیم. به علاوه جهت کلی جریان، از اتحاد و همبستگی به سمت تعهد و همسوئی است. همانگونه که تعهدات کشورهای بزرگتر مشروط‌تر و در مواردی نیز محدودتر خواهد شد. در نتیجه تبعیت کشورهای کوچکتر از کشورهای عمده هم با قطعیت کمتری همراه خواهد بود. این روند بخوبی تثبیت شده و تنها کافی است که نظری به ساختار اتحاد جاری به سرکردگی دو ابرقدرت آمریکا و شوروی، چه در شرق یا غرب انداخت. با معدود استثنائاتی، استقلال بین روابط دو جانبه و چندجانبه توسعه و گسترش یافته و در مواردی نیز به گونه‌ای است که چهارچوب اصلی چنین روابطی دستخوش تغییرات ماهوی است.

در مجموع، اتحادهای کاملاً منحصر بفرد و قدیمی در حال تغییرات

بنیادی است که مشکل بتوان ماهیت آن را توصیف کرد. در مشاوره‌های عمیق و گفتگوی بین کشورها، اجماع نظرهایی که بر پایه تماسهای چند جانبه و مصالحه آمیز اعم از رسمی و غیررسمی صورت گرفته در راستای خطوط سیاسی - ایدئولوژیک گسترش یافته‌اند. پیشرفتهای به عمل آمده در اقیانوس آرام - آسیا گواه محکمی بر این حقیقت است.

در مقابل می‌توان دلیل خوش بینانه و محتاطانه‌ای با توجه به آینده آسیا ارائه نمود. اجزاء اصلی برای توسعه و پیشرفت یا وجود دارند و یا در حال شکل گرفتن است. نسل دوم و سوم از رهبران بعد از انقلاب، تمایل زیادی در اولویت دادن هر چه بیشتر به پیشرفت و توسعه داخلی داشته و خود را درگیر مضامین ایدئولوژیکی چنین توسعه‌ای هم نمی‌کنند. افزایش کمی مدیران آموزش دیده و کارگران ماهر در بخش‌های خصوصی و عمومی و اهمیت دادن به کار منطبق بر فطرت انسانی که خود تاکیدی مجدد بر توسعه بازار و ریشه‌های اصلی توسعه است، از جمله این مواردند.

مزیت برخورداری عملی به موضوعات سیاسی سزوار تأکید ویژه‌ای است. بررسی‌های ایدئولوژیکی دیگر خمیره‌های اصلی خود را از دست داده و بدین لحاظ سازش و تفاهم را ساده‌تر کرده است. کشمکش‌های قومی - ژنادی و منطقه‌ای یک عامل نگران‌کننده است و همانگونه که متذکر شدیم، ممکن است در بعضی از کشورها بجای کاهش، تشدید گردد. این مطلب بطور نگران‌کننده‌ای بر کفه منفی حوادث سنگینی می‌کند. به علاوه، بعضی قواعد اولیه که به اداره موفقیت آمیز یک جامعه باز سیاسی منجر می‌شود باید آموخته گردد. این قواعد جنبه ذاتی و فطری فرهنگهای آسیایی را ندارند. در هر صورت، هر جامعه‌ای سیستم سیاسی خود را منطبق با نیازها و طبیعت خود شکل خواهد داد. گرچه در تحلیل نهائی از مسئله، حوادث به سمت تحولی آرام و دراز مدت در جریان است. مسائل امنیت ملی را باید از چند جنبه مدنظر قرار داد. در اکثر موارد، خطر عمده از شرایط داخلی نشات می‌گیرد. دولت‌هایی که مشروعیت خود را از دست می‌دهد، چه در داخل و چه در خارج به یک هدف قابل تهاجم مبدل می‌شود. شکی نیست که تروریسم و جنگهای کوچک در اشکال متفاوت خود، برای آینده نامعلومی همراهان خواهند بود. مناقشات همچون گذشته در صحنه آسیا، به سبب مسائل اقتصادی و اجتماعی‌ای که حل نشده‌اند و در مواردی هم غیرقابل حل‌اند، به همراه مبارزات و درگیریهای نامعقولی سیاسی همچنان باقی خواهند ماند. اما خطر بر افروخته شدن آتش جنگ در سطح گسترده در منطقه، کمتر از هر دوره دیگری بعد از جنگ جهانی است. وجود مبارزات و مناقشات داخلی بر سیاستهای خارجی هر کشوری تأثیر می‌گذارد. به علاوه، تشخیص اینکه جنگ‌های بزرگ و بردامنه دیگر امکان پیروزی ندارد، تقریباً بطور عام توسط کسانی که در موقعیت شروع چنین جنگ‌هایی هستند، مورد تأکید و تأکید است.

**اجزاء و عوامل اصلی جهت توسعه و پیشرفت در آسیا یا وجود دارند و یا در حال شکل گرفتن هستند. نسل دوم و سوم رهبران انقلابها، تمایل دارند به توسعه اولویت دهند و خود را درگیر مضامین ایدئولوژیکی نکنند.**

می‌توان امیدوار بود که به دوره‌هایی قدم خواهیم گذاشت که همکاری بین قدرتهای عمده، فراتر از محدود ساختن سلاح‌ها رفته و به اقدامات ضروری در جلوگیری از توطئه و مناقشات داخلی و منطقه‌ای بیانجامد. در آسیا مناطقی که لازم است نسبت به بحرانهای آن منطقه فعالیتی هماهنگ و مشترک صورت گیرد، عبارتند از: شبه جزیره کره، فیلیپین، اندونزی، افغانستان، سریلانکا، و روابط هند با پاکستان و چین. مطمئناً تمامی این کشورها آمادگی پذیرش کمک‌های مفید خارجی را ندارند، اما امید می‌رود که اغلب آنها از چنین همکاری‌هایی استقبال کنند.

علیرغم بسیاری از مشکلات حل نشده، ابرهای ضخیم جنگ که بر روابط کشورهای عمده برای بیشترین سالهای قرن اخیر سایه افکنده بود، بطور محسوس در ناحیه اقیانوس آرام - آسیا کاهش یافته است. آسیا فارغ از خطرات هولناکی که در قرن بیستم به همراه داشت، وارد قرن بیست و یکم می‌شود. این شرایط اجازه خواهد داد که توجه بیشتری به موضوعات توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شده و استعدادهای این منطقه خارق العاده بکار گرفته شوند.